

گزارده شود عرفاً لایق کسی را در نشان این نیست است معنی مشاهده نه
 آنست که حق با سبحانه بجاست بصورتی که در بیان معنی آن انوار بی نهایت ارواح
 و اشباح تا خن آرد جمله کان لویکن چنان نیست که زنده که نه از ایشان نام ماند
 و نه نشان بلکه این بان معنی است که چون حضور بدل بحقیقت ذکر که متزه است
 از جن و صوت بواسطه مواظبت هر ذکر بدجوری کند که دیگری مایل در حقیقت
 دل آنگاه نماید و درین حالت دل را مشاهده کند و حق را مشاهده کند و لذت
 مشاهده وقتی دست دهد که آگاهی از وصف حضور و لیتهود حضور بی باشد
 در امر حجت شعور بحضور چه بمقدار شعور بحضور نقصانی در حضور نبوی سبحانه
 واقع شود ذات مقدس او از این برتر است که در دیده بصیرت دل آید و کیف که در نظر
 حسن اینجا است که عطش متهعظشان زلال وصال بشاهه سری هرگز نسکیرت
 بلکه نشانی پریشان زیادت شود و الله اعلم بحقایق الامور شبی سخن در حجت
 ذاتیه میرفت که عبارتشان از بناط و عشتقی است بحضرت حق سبحانه بی آنکه او را
 سچی دانند با مویی شناسند بلکه میل و محذی است که بر دفع آن قدرت باشد
 فرمودند که از و بسیر که در توانا شکند این نسبت را با هم کی را بر کرده حلقه است
 ما بینکست و از دوری نشست و کردن یک میکرد یک روز بجهت طهارت رخسار خاستم
 بجانبی بی طهارت مسامحت نمود چون فارغ شد از روی پرسید که سبب آمدن
 تو اینجا چیست و چند کرد این صحبت اصحاب ما میکردی گفت من هر وقت با او میروم

چون با او را در وقت ارواح و اشباح بیغیر میکرد و در آنجا هر چه مشاهده
 می کرد آن معنی بود تا خن آرد و اشباح و اشباح را در آنجا مشاهده می کرد
 که از آنجا می آمد و آنجا می ماند و هر چه مشاهده می کرد در آنجا
 می کرد و هر چه مشاهده می کرد در آنجا می کرد و هر چه مشاهده می کرد
 در آنجا می کرد و هر چه مشاهده می کرد در آنجا می کرد

میانم که هر که اینجا می آیم و در باطن خود گشتی حضرت حق سبحانه باز بیایم خود را
 از همه باینستا خالی بیستم و از آن لذتی عظیم بمن میرسد و چون بیرون میرود
 از آن لذت نیستند هر که شور و آن بسیرک دیگر صورتی بقایت خوب داشت و با اصحاب
 محتاط بود و در آن تواریخ هر چه در سبباً ربوی تعالی خاطر داشتند و اصحاب ما را این
 با مطعون می داشتند گفتیم او را عذر خواهیم در چند مباحثه کرده اند و بعد از آن
 آنرا در کیم شد و اضطراب بسیار کرده و گفت آخر شما را درین چه فایده که من اینجا
 نیام و در بیرون مرا مشورت کرد و من با باطن من در کتاکش با بیستها آفتد و این
 نسبت جمعیت که اینجا در خودی با هم در و افتم با آن و بی معذرت داشتند که
 او رسید که مغلوب این نسبت شد و مشاهده که با راه راه خانه خود که میگرد و هر که
 که مرا با او میسر بودی چون از منزل بیرون آمدی با بر رخا بودی و در
 راه بودی و چون خواستی که او را که در می فرم آن کار کرده بودی یا میگردی
 راه اند مرغ لاهوتی که محبوس نفس را سوزی سستی تا بترجینه که لارصت
 مقام محبوبی را که باز بسته به متابعت مصطفوییت میسر کرد و فعلیک با بیست
 صد الله علیه و سلم ان کنت متوجها للحقیقه الحقیق اولی لها وجه فی کل وجه
 و به تحقیقت الوجوده کو با اشارت و لله المشرق و المغرب فابینا قول افتم الله
 باین حقیقت استیجاب دلی که هر معجزه انجیاست شعر او ما از ما بسی نزدیکی
 و از آن گس کو ز خود را در جسد است و خود داری از حیث کسی داشت که دلش از دنیا

میانم که هر که اینجا می آیم و در باطن خود گشتی حضرت حق سبحانه باز بیایم خود را
 از همه باینستا خالی بیستم و از آن لذتی عظیم بمن میرسد و چون بیرون میرود
 از آن لذت نیستند هر که شور و آن بسیرک دیگر صورتی بقایت خوب داشت و با اصحاب
 محتاط بود و در آن تواریخ هر چه در سبباً ربوی تعالی خاطر داشتند و اصحاب ما را این
 با مطعون می داشتند گفتیم او را عذر خواهیم در چند مباحثه کرده اند و بعد از آن
 آنرا در کیم شد و اضطراب بسیار کرده و گفت آخر شما را درین چه فایده که من اینجا
 نیام و در بیرون مرا مشورت کرد و من با باطن من در کتاکش با بیستها آفتد و این
 نسبت جمعیت که اینجا در خودی با هم در و افتم با آن و بی معذرت داشتند که
 او رسید که مغلوب این نسبت شد و مشاهده که با راه راه خانه خود که میگرد و هر که
 که مرا با او میسر بودی چون از منزل بیرون آمدی با بر رخا بودی و در
 راه بودی و چون خواستی که او را که در می فرم آن کار کرده بودی یا میگردی
 راه اند مرغ لاهوتی که محبوس نفس را سوزی سستی تا بترجینه که لارصت
 مقام محبوبی را که باز بسته به متابعت مصطفوییت میسر کرد و فعلیک با بیست
 صد الله علیه و سلم ان کنت متوجها للحقیقه الحقیق اولی لها وجه فی کل وجه
 و به تحقیقت الوجوده کو با اشارت و لله المشرق و المغرب فابینا قول افتم الله
 باین حقیقت استیجاب دلی که هر معجزه انجیاست شعر او ما از ما بسی نزدیکی
 و از آن گس کو ز خود را در جسد است و خود داری از حیث کسی داشت که دلش از دنیا

میانم که هر که اینجا می آیم و در باطن خود گشتی حضرت حق سبحانه باز بیایم خود را
 از همه باینستا خالی بیستم و از آن لذتی عظیم بمن میرسد و چون بیرون میرود
 از آن لذت نیستند هر که شور و آن بسیرک دیگر صورتی بقایت خوب داشت و با اصحاب
 محتاط بود و در آن تواریخ هر چه در سبباً ربوی تعالی خاطر داشتند و اصحاب ما را این
 با مطعون می داشتند گفتیم او را عذر خواهیم در چند مباحثه کرده اند و بعد از آن
 آنرا در کیم شد و اضطراب بسیار کرده و گفت آخر شما را درین چه فایده که من اینجا
 نیام و در بیرون مرا مشورت کرد و من با باطن من در کتاکش با بیستها آفتد و این
 نسبت جمعیت که اینجا در خودی با هم در و افتم با آن و بی معذرت داشتند که
 او رسید که مغلوب این نسبت شد و مشاهده که با راه راه خانه خود که میگرد و هر که
 که مرا با او میسر بودی چون از منزل بیرون آمدی با بر رخا بودی و در
 راه بودی و چون خواستی که او را که در می فرم آن کار کرده بودی یا میگردی
 راه اند مرغ لاهوتی که محبوس نفس را سوزی سستی تا بترجینه که لارصت
 مقام محبوبی را که باز بسته به متابعت مصطفوییت میسر کرد و فعلیک با بیست
 صد الله علیه و سلم ان کنت متوجها للحقیقه الحقیق اولی لها وجه فی کل وجه
 و به تحقیقت الوجوده کو با اشارت و لله المشرق و المغرب فابینا قول افتم الله
 باین حقیقت استیجاب دلی که هر معجزه انجیاست شعر او ما از ما بسی نزدیکی
 و از آن گس کو ز خود را در جسد است و خود داری از حیث کسی داشت که دلش از دنیا

میانم که هر که اینجا می آیم و در باطن خود گشتی حضرت حق سبحانه باز بیایم خود را
 از همه باینستا خالی بیستم و از آن لذتی عظیم بمن میرسد و چون بیرون میرود
 از آن لذت نیستند هر که شور و آن بسیرک دیگر صورتی بقایت خوب داشت و با اصحاب
 محتاط بود و در آن تواریخ هر چه در سبباً ربوی تعالی خاطر داشتند و اصحاب ما را این
 با مطعون می داشتند گفتیم او را عذر خواهیم در چند مباحثه کرده اند و بعد از آن
 آنرا در کیم شد و اضطراب بسیار کرده و گفت آخر شما را درین چه فایده که من اینجا
 نیام و در بیرون مرا مشورت کرد و من با باطن من در کتاکش با بیستها آفتد و این
 نسبت جمعیت که اینجا در خودی با هم در و افتم با آن و بی معذرت داشتند که
 او رسید که مغلوب این نسبت شد و مشاهده که با راه راه خانه خود که میگرد و هر که
 که مرا با او میسر بودی چون از منزل بیرون آمدی با بر رخا بودی و در
 راه بودی و چون خواستی که او را که در می فرم آن کار کرده بودی یا میگردی
 راه اند مرغ لاهوتی که محبوس نفس را سوزی سستی تا بترجینه که لارصت
 مقام محبوبی را که باز بسته به متابعت مصطفوییت میسر کرد و فعلیک با بیست
 صد الله علیه و سلم ان کنت متوجها للحقیقه الحقیق اولی لها وجه فی کل وجه
 و به تحقیقت الوجوده کو با اشارت و لله المشرق و المغرب فابینا قول افتم الله
 باین حقیقت استیجاب دلی که هر معجزه انجیاست شعر او ما از ما بسی نزدیکی
 و از آن گس کو ز خود را در جسد است و خود داری از حیث کسی داشت که دلش از دنیا

میانم که هر که اینجا می آیم و در باطن خود گشتی حضرت حق سبحانه باز بیایم خود را
 از همه باینستا خالی بیستم و از آن لذتی عظیم بمن میرسد و چون بیرون میرود
 از آن لذت نیستند هر که شور و آن بسیرک دیگر صورتی بقایت خوب داشت و با اصحاب
 محتاط بود و در آن تواریخ هر چه در سبباً ربوی تعالی خاطر داشتند و اصحاب ما را این
 با مطعون می داشتند گفتیم او را عذر خواهیم در چند مباحثه کرده اند و بعد از آن
 آنرا در کیم شد و اضطراب بسیار کرده و گفت آخر شما را درین چه فایده که من اینجا
 نیام و در بیرون مرا مشورت کرد و من با باطن من در کتاکش با بیستها آفتد و این
 نسبت جمعیت که اینجا در خودی با هم در و افتم با آن و بی معذرت داشتند که
 او رسید که مغلوب این نسبت شد و مشاهده که با راه راه خانه خود که میگرد و هر که
 که مرا با او میسر بودی چون از منزل بیرون آمدی با بر رخا بودی و در
 راه بودی و چون خواستی که او را که در می فرم آن کار کرده بودی یا میگردی
 راه اند مرغ لاهوتی که محبوس نفس را سوزی سستی تا بترجینه که لارصت
 مقام محبوبی را که باز بسته به متابعت مصطفوییت میسر کرد و فعلیک با بیست
 صد الله علیه و سلم ان کنت متوجها للحقیقه الحقیق اولی لها وجه فی کل وجه
 و به تحقیقت الوجوده کو با اشارت و لله المشرق و المغرب فابینا قول افتم الله
 باین حقیقت استیجاب دلی که هر معجزه انجیاست شعر او ما از ما بسی نزدیکی
 و از آن گس کو ز خود را در جسد است و خود داری از حیث کسی داشت که دلش از دنیا

Copyrighted by University